

محمدعلی عجمی

قیام آفتابی شعر

تأملی در شعر فرزانه خجندی

فرزانه در شعر معاصر تاجیک از شاعره‌های هوشمند، فرهیخته و اندیشه‌ور به شمار می‌آید. او از زاویهٔ اندیشه‌های پربار به زندگی می‌نگرد و از زندگی الهام می‌گیرد. در شعر روح بلند، انسان‌ساز و عاشق‌پیشه‌ای دارد. چنین است که شیوهٔ بیان، نگاه، کاوش شعر در کارهای او اصیل، صاف و بسیار صمیمی است. او در کار شعر از قبل برای موضوع طرح نمی‌ریزد، یعنی شعر را قالب نمی‌بندد، بلکه شعر اول در او می‌جوشد و آنگاه قالب یا شکل می‌گیرد:

این درخت اندوه خشکی می‌کشد

بس که پیوندش دگر با ریشه نیست

من چه هم گویم که در این انجمن

ای بسا سر قابل اندیشه نیست

آیتی خواندم ز صبح روشنی

دیر خوابان دشمنم بشناختند

بهرشان آینه بردم ارمغان

روی تابیدند و سنگ انداختند

ای مؤذن از گلوی شب منال

لب فرو بند از اذان بامداد

بس که فریادی در این غفلت‌سرا

چشم‌ها را ذوق بیداری نداد

(پیام نیاکان، ص ۶۳)

چنان که اشاره شد، فرزانه به زندگی از زاویه نگاه خود می‌نگرد. نظر منتقدان راجع به اشعار او این است که اشعار وی بسیار نازک و زیباست. خواننده شعر در همین زیبایی، نازکی و لطافت خیال فرزانه غوطه می‌خورد. اما این زیبایی، این خرام خیال پوشش ظاهری است. شعر فرزانه چیز دیگری دارد که از این دو بالاتر است. یعنی بالاتر از خرام اندیشه و زیبایی شعر:

خلق من هر نفسم آه فلک بوس تو بود

سازم از سوز تو و سوز من از سوز تو بود

خامه‌ام شمع صفت گرچه سرافشان می‌ریخت

لیک در ظلمت وحشی شرف‌افروز تو بود

روزگاری که عدو خاک شریفیت را بیخت

من برای تو گلستان سخن کردم سبز

روزگاری که مغول آمد و خونت را خورد

به تن خشک تو سُتخوان سخن کردم سبز

دوش از معبد دل آن بت یکتایم را

کاروانی به حرمخانه غربت می‌برد

سنگ می‌بست نگاهم به ره رفته او

زندگی در همه ذرات وجودم می‌مرد

ناگهان طبل غضب زد ز دل من ننگی

که کجا شد همه مردی برو او را باز آر

اگر او رفت وطن نیز چنین خواهد رفت

سهل بر دست عدو مرگ تو ای میهن‌دار
 کاروان می‌رود و اشک خلاق جاری است
 چاره کو تا وطنم را به وطن پیوندم
 یا خداوند مدد کن که من معجزه‌ساز
 جان بیرون‌شده را باز به تن پیوندم

(سعیدی، ص ۸-۹)

آنچه در این چهارپاره خواننده شعر را بیش از هر چه به خود جذب می‌دارد، همان زیبایی و نازک‌خرامی اندیشه است. خرام خیال و زیبایی‌های تصویر در شعر آن قدر پررنگ و تماشایی است که آه جانسوز و اشک غربت در کلمات سنگ بسته است. در شعر هر کلمه، هر ترکیب و هر تصویر یک فاجعه است، یک درد است، اما چون نگار آراسته در حرم زیبایی شعر. وقتی خواننده بیدار دل وارد این حرم زیبا می‌شود، با آنکه مفتون آن همه زیبایی می‌گردد، به آن نگار آراسته دل می‌سوزد. این است که زیستن فاجعه آن همه زیبایی بیان و تصویرهای تماشایی باز هم در حجله ناز می‌بالد.

زیبایی و تصویر: خامه‌ام شمع‌صفت گرچه سرافشان می‌ریخت

فاجعه: لیک در ظلمت وحشی شررافروز تو بود

فاجعه: روزگاری که عدو خاک شریف را بیخت

تصویر: من برای تو گلستان سخن کردم باز

فاجعه و تصویر:

روزگاری که مغول آمد و خونت را خورد

به تن خشک تو ستخوان سخن کردم سبز

و در این بند خرام خیال بسیار زیبا و نازک به اوج رسیده، اما در قاب اندیشه باز همان فاجعه است که خود را رنگ در رنگ به تصویر کشیده است.

دوش از معبد دل آن بت یکتایم را
 کاروانی به حرمخانه غربت برد
 سنگ می‌بست نگاهم به ره رفته‌ او
 زندگی در همه ذرات وجودم می‌مرد

باید گفت که غم و درد و حسرت و غربت فرزانه در این شعر و شعرهایی از این دست، تنها خاص او نیست، بلکه درد تمام مردم، یعنی درد تمام ملت است. واژه‌های معبد، دل، بت، کاروان، حرمخانه، غربت، سنگ، راه، نگاه، زندگی، ذرات، وجود آن قدر شیفته و صمیمی دست به دست هم داده‌اند که آنها را از هم نمی‌توان جدا کرد. در این همدستی یکه‌فریاد درد، حسرت و زیستن است که فضای شعر را تمام پوشیده است. در این شعر شیوا و پر از اندوه کلمات برابر فریاد می‌کشند و این فریاد، فریاد غربت‌ها، حسرت‌ها و فریاد تاریخ فاجعه یک ملت است. فرزانه در یک ستون چهارپاره توانسته از حال یک ملت و از حال خود حکایت کند، حکایات پیچیده در شعر. نوسان حالت‌ها در شعرهای او حاصل اندیشه و احساس است که از مجرای خیال و مشاهده‌های او سرازیر می‌شود. در شعرهای فرزانه بن‌مایه تخیل، تنوع موضوع نیست، بلکه اصلیت شعر است در موضوع:

صدای ضربه قالی‌زنی همسایه
 بگویدم که غم زیستن چه دلگیر است
 بیا بیا و تکان پرنیان جان مرا
 به این غبار کهن بین که آسمانگیر است

میان این من حالی و این من ماضی
 هزارساله جدایی و نارسیدن‌هاست
 شکست آیینۀ تابناک رؤیایم
 شبیه روز زمستان دلم به زودی کاست
 دگر به شادی و غم‌های پوچ تسلیم است
 دل غنوده و پرکنده و قفس‌بندم
 اگر به دیدن من آیی ارمغان آور
 بهانه‌ای که بر آن تار عمر بر بندم
 پرم ز شادی این لحظه‌های تندگریز
 پرم ز حسرت این روزهای بی‌بنیاد
 شگفتم آید از آنکه چو آفتاب غروب
 هنوز هم لب من خنده می‌کند ایجاد
 شگفت از آنکه از این تندخیز حادثه‌ها
 هنوز زنده‌ام و عاشق هوسمندم
 پس از هزار غروب و پس از هزار خزان
 به این بهار گلابی شکوفه‌پیوندم
 صدای ضربه‌ی قالی‌زنی همسایه
 بگویدم که به نوروز تازه در بگشا
 بیا عزیز دل من به شادباد بهار
 گل تبسم خود را به هدیه آر بیا

فرزانه، همان طور که از شعر فوق برمی‌آید، از زندگی معاصر تأثیر بسیار دارد. این زندگی در اشعار او یک زندگی مالیخولیایی دور از حقیقت‌ها نیست. شعر او حقیقت یک زندگی واقعی است در پوشش‌های زیبا و نازک. چیز دیگری که به شعر فرزانه جذابیت خاص می‌دهد، سلوک روح انسان‌هاست. این چیز دیگر مشرب اندیشه‌های او در باطن شعر است. هدف اصلی فرزانه در شعر، بیان همین مطلب است. یعنی تفسیر و تصویر سلوک روحانی انسان‌ها در فراز و فرودهای زندگی. شعر او از همین فضا نفس می‌کشد و دست به دست مردم می‌دهد. همین استدلال اندیشه را از شعر با شعر نگاه می‌دارد، تا به زندگی معاصر و سلوک روحانی انسانها ژرف‌تر بنگرد. چنین است که تصویر زندگی در شعرهای او خشک و بی‌روح نیست.

من که درخت شبنم میوه ماهم بده
 و رشفق آغشته‌ام بوی صباحم بده
 روشنی‌ام را ببین عینک شامم بکن
 تیرگی‌ام را نگر رنگ رفاهم بده
 هیچ شناسی که من داغ سویداستم
 در دلک لاله‌ای پشت پناهم بده
 رود روان را ببین لب به نیایش برد
 کز صدف و از حباب کف و کلامم بده
 رود روانم ولی بی سر و پا می‌روم
 راست مگو کج مگو روحم و راهم بده
 این حرم ششدره پر بود از منظره
 چشم که دادی مرا ذوق نگاهم بده

در قفس سینه‌ام روزنه‌ای باز کن
 تنگ شد آخر نفس رخصت آهم بده
 برهدر و رایگان هیچ مده ای عزیز
 مهر گیاهم بگیر مهر گیاهم بده

(غزل، ص ۱۱۷-۱۱۸)

باید گفت که این غزل، یک غزل اعتقادی است، اعتقاد به عشق، به مهر و راستی و پارسایی. خط غزل حکایت از یک معنویت بلند انسانی دارد. در غزل روح شرقی و روح مینیاتوری شرقی جاری است. این روح پیچیده است در نگاه فلسفی و تا حدی عرفانی.

مینیاتوری:

من که درخت شبنم میوه ماهم بده و شفق آغشته‌ام بوی صباحم بده

* * *

هیچ شناسی که من داغ سویداستم در دلک لاله‌ای پشت و پناهم بده

عرفانی:

برهدر و رایگان هیچ مده ای عزیز مهر گیاهم بگیر مهر گیاهم بده

* * *

رود روان را ببین لب به نیایش برد

کز صدف و از حباب کف و کلاهم بده

فرزانه با نگاه روشن و گرم، فلسفه بودن را در غزل معنا می‌کند و خواننده را به آغوش همین معرفت می‌آرد. فرزانه با نگاه شاعران بزرگی چون مولانا، بیدل، سعدی، حافظ و... به فلسفه هستی، عرفان زیستن می‌نگرد.

بیدل:

نالہ را ہر چند می خواہم کہ پنهان در کشم
سینہ می گوید کہ من تنگ آمدم فریاد کن

فرزانه:

در قفس سینہام روزنہای باز کن
تنگ شد آخر دلم رخصت آہم بده

سعدی:

برگ درختان سبز در نظر ہوشیار
ہر ورقش دفتری است معرفت کردگار

فرزانه:

این حرم ششدرہ پر بود از منظرہ
چشم کہ دادی مرا ذوق نگاہم بده

باید با شعر فرزانه ارتباطی عاطفی و روحی برقرار کرد، تا شعری او درک شود. او همچون هنرمندی اصیل تعبیر خوشایند را در بیان شعر به کار می گیرد، یا تعبیری را خود خلق می کند. زبان، بیان، نگاه، تصویر، ترکیب سازی در ساختار شعرهای او متنوع است. بیان در فضای شعرهای او بسیار روشن و ساده است که در حرکت شعر سخت تأثیر می گذارد. بیان روشن از گفتار عریان در شعر به کلی فرق می کند. گفتار عریان نظم ساختن است به نام شعر که امروز در حوزه این هنر بیشتر مشاهده می شود. اما بیان روشن، نگاه روشن، تصویر روشن، تفکر روشن، فضای روشن و زبان روشن است که شعر را شکل می دهد و جذاب می نماید:

در من مغروب ای عشق!

در من مغروب ای امید آفتابی

که جز تو هیچ کسم مژده بهار نمی آرد

پیراهن گلاب به بر کن

پیراهن گلاب یعنی چه؟

یعنی دوباره دل به جهان دادن

یعنی دوباره با هوس خفته آشتی کردن

یعنی نگاه ته زده را در آفاق دلبرانه گسترده...

(آری هنوز...، ص ۲۹)

در نگاه:

جوبار کی که آینه دار ستاره هاست

در سینه حباب هم آهنگ زندگی است

(تا بیکرانه ها، ص ۲۷-۲۸)

در تصویر:

صبح

خطبه مرگ ستاره ها را خواند

باد ثواب جو

به رسم فاتحه دست دعا به روی کشید

پرواز روشنایی چه زیباست

شیشه های شبکور

بر خورد نور را در وجود سرد خود احساس می کنم...

...من روح خود را
 با روشنایی می‌شویم
 و جانماز می‌گسترم
 از برگ یاس
 در فاصله من و خداوند
 یک شاخه گل یاس است
 که در حریر پیچیده‌اند
 و با رشته‌های طلایی بسته‌اند...

(به بوی صبح...، ص ۸۲)

در زبان:

باز آ و زنگ بستن ما را نظاره کن
 در خود فرو نشستن ما را نظاره کن
 با نغمه کاوشی بده این سینه را و باز
 قالب ز هم شکستن ما را نظاره کن

(غزل، ص ۱۰۷)

این شیوه کار در شعر شاعران ایرانی پررنگ است. فرزانه نیز با همین شیوه اصیل با شعر کنار می‌آید و فضای شعر او از عطر روشنی‌ها معطر است. او همین خاصیت اصیل را در شعرهای خود همیشه نگه می‌دارد و حفظ می‌کند. با همین خاصیت شعر او را خوبتر و بهتر می‌توان تشخیص داد. معنای شعر در حوزه هنر و اندیشه برای فرزانه ذوق باطن و درونی است. و این جوهر در شعرهای او از هر چه بیشتر چشمگیر است. این جوهر آن طور که اشاره داشتیم، در زیبایی ظاهر، تصویر رنگ‌ها و شیوایی بیان پوشیده است. فرزانه در قالبهای مختلف شعر طبع آزموده و موفق هم بوده است. بخصوص غزل در کارهای او ویژگی خود را دارد. به قول شاعر

گلنظر، فرزانه غزل را نازک می‌گوید، ولی پیچیده در عمق اندیشه و در عمق معنا. در کار غزل او شگردهای خود را دارد، قالب را با آنکه سنتی می‌گیرد، ولی روح بیان و روح تصویر و روح معنا را می‌پالاید. در قالب سنتی غزل معنای تازه، تصویر تازه و ناب را به خواننده ارائه می‌دهد:

اگرچه نیم‌نگاه تو را نمی‌شایم
نگاه کن که در آن خویش را بپالایم
...بیار نرم بیار ای شکرتم سحری
به شاخسار گل آویز آرزوهایم
برای قامتت از نور جامه می‌دوزم
که غیر این نبود در بساط دیبایم
کنون که گوهر عشق تو معرفت کردم
نمی‌کشد هوس معلولان لالایم
بهار در قدح گل شراب شبنم ریخت
منم که هم‌ره خورشید باده پیمایم
مرا بس است همین ذوق ساده که تو
همواره می‌روم و هیچ در نمی‌آیم

(غزل، ص ۱۰۸)

فرزانه در قالب سنتی غزل نیمایی فکر می‌کند، یعنی مشرب فکر و اندیشه‌های او در قالب‌های سنتی نیز نیمایی است، نیمایی معاصر که بر آن شعر سپید هم می‌گویند. این شیوه بیان، ریشه کابی شعر در حوزه هنری شاعری فرزانه رشد مطلوبی دارد. قوت بیان و فصاحت بیان در سرشت او فطری است. همین وسعت کاوشگری و فراخی مطالعه‌هاست که این گوهر خداداد در وجود شعر او بیشتر روشن‌تر و زیباتر شعله‌ور است. فرزانه همان‌طور که اشاره شد، به‌طور لطیف و نازک شعر را به تصویر می‌کشد، اما این پیچیدگی‌ها را به معنا و محتوای بلند تابع

می‌کند. محتوا و معنا در شعرهای او مانند یک کهرباست که لطافت، زیبایی، بلاغت و فصاحت هنر او را به خود جذب می‌سازد و نگاه می‌دارد. فرزانه فضای معنا و محتوایی را در شعر سالم و درست بنیاد می‌نهد. فضای معنی که آن را تناسب معنایی نیز می‌شود گفت. در یک فضای معنایی سالم و درست آوردن رکن‌های معنادهنده در شعر هنر می‌خواهد. با وجود این، گاهی فرزانه آن قدر شیفته تصویر و رنج می‌شود که فضای معنایی در کار او تیره به نظر می‌آید. در این حال و هوا، در این تابلوی رنگ‌ها حرف شاعر بیشتر به تجلی یک رؤیا می‌ماند، اما رؤیای زیبایی که در دل می‌نشیند و هر کسی را به خود شیفته می‌سازد. فرزانه با آنکه در بیان تصویرها بسیار خوش‌نقش است، باز هم باطن‌گراست. باطن‌گرا در معنا، محتوا و رنگ‌های تصویر:

ای بهار ای بهار عالم‌زی
 در من امروز آفتاب شکفت
 در من امروز خنده زد گل سیب
 غرق موج سرود می‌جو شم
 همچو روزی که بر قیام آید
 شیرۀ آفتاب می‌نو شم
 اندر آیینۀ کج دیوار
 سایه‌هایم مرا مزاح کنان
 می‌کنند عشوه مرا تکرار
 فارغم از غم غروب و مرگ
 آیت اشک سبز می‌خوانم
 چو نسیمی به گوش هر گلبرگ

ای دلت نور وای نگاهت نور

ای شبت نور وای صباحت نور
 ای که جمع همه گناحت نور
 شهسوار سمند باد بیا
 چون سمند دست و دلگشاد بیا
 با کلید در مراد بیا

(شاداب، ص ۲۵-۲۶)

همین برخورد و همین کنار آمدن با سخن است که حرف او بیشتر در شعر خلاصه می‌شود و نه در یک بیان موزون. او همیشه تلاش می‌کند که بهترین ترکیب و بهترین تصویر را که شایسته شعر است، در شعر بیاورد و در این تلاش نیز موفق می‌شود. فرزانه موافق با فضای حال و هوا گاهی محتوای واحدی را یکپارچه در شعر می‌آورد و گاهی نیز از چند محتوا در کار شعر بهره می‌گیرد. این حالت را قبل از هر چیز باید به ذوق و شوق خاص و کاربرد قالب‌ها مربوط دانست. در این روش حال و هوا و فضای هر بند در شعرهای او متنوع است. اما در نهایت این حال و هوا و فضاهای مختلف دست به دست هم می‌دهند و یک فضای کلی در شعر به وجود می‌آید. همین فضای نهایی یکدستی تمام شعر را در کارهای او تأیید می‌سازد. محتوا را در صورت تصویر بسیار جذاب، ناب، روشن و تماشایی در جزء و کل ارکان شعر می‌پیوندد. یک محتوا را در چندین رنگ و تصویر نقاشی می‌کند.

باران:

باران به شیشه‌ها

از پرنیان اشک کشد پرده سراب

(حکایت غمناک، ص ۴۵)

می‌تپد در بند دست شاخساران

نبض باران

(آواز باران، ص ۵۹)

بهار:

ای بهار ای بهار عالم‌زی

در من امروز آفتاب شکفت

در من امروز خنده زد گل سیب

(شاداب، ص ۲۵)

تو همچو پیکره عشق پر بهار منی

که از خموشی‌ات آهنگ سبز می‌خیزد

(هم با تو، ص ۹۹)

آفتاب:

بریزد نور مبارک‌ریز

از آفتاب نوازنده

که نور شود ز طلوع سیب

فضای باغ شکرخنده

(بهارانه، ص ۱۶)

ولی یکچند روزم پر شد از تو

پر از حرف و نگاه آفتابی

(قفس، ص ۴۱)

بدین ترتیب با اطمینان می‌توان گفت که فرزانه امروز در حوزه شعر پارسی،

خط اندیشه خاص خود را دارد که محصول کافت و کاوها و اندوختن تجارب او در

شعر است.